

## حیات و بقاء روح پس از مرگ

افسانه پایمرد<sup>۱</sup>

### چکیده

اندیشه و اعتقاد به بقاء روح و حیات پس از مرگ، از زمان هبوط آدم به کره خاکی از سوی پیامبران الهی، فلاسفه و متفکران با تعابیر مختلف بیان شده است و انسانها فارغ از هر زمان و مکان همواره بر این باور بوده اند که انسان پس از مرگ در عالم دیگر دارای حیات است. این اندیشه که یکی از کهن ترین عقاید انسان هاست، به رغم پاره‌ای از اختلافات در چگونگی آن، یکی از اصول مشترکِ باورها در شریعت‌های آسمانی و غیر آسمانی است. اعتقاد به جاودانگی روح و جهان بازپسین، در فطرت انسان تخمیر شده و سلسله پیامبران الهی در طول تاریخ بشریت همواره این عقیده را، رهبری کرده اند. مطابق این باور، انسان از دو ساحت بدن مادی و حقیقتی به نام روح تشکیل شده است. روح حقیقتی مجرد دارد و امری ماوراء زمان و مکان و فراتر از دانش بشری است و پس از مرگ نیز دارای حیات است. بنابراین مرگ مستلزم فنا نبوده و روح همچنان در گرو اعمال خود در عالم دیگر به حیات ادامه می‌دهد.

در این نوشتار، ضمن بررسی این عقیده در عصر پیش از تاریخ دین و برخی تمدن‌های باستانی، دیدگاه قرآن کریم و آیین یهود و مسیحیت مطرح و تلاش می‌شود، باور به جاودانگی روح و حیات پس از مرگ را، از عقاید کهن بشری و آیین‌های آسمانی استخراج و آن را به عنوان یکی از وجوه مشترک عقاید یاد کرد. همچنین تلاش بر این بوده است که در شریعت‌های آسمانی، تنها کتب مقدس به عنوان اصلی ترین مورد استناد قرار گیرد. مضافاً بر این که فقط اصل اعتقاد به حیات روح پس از مرگ، مورد پژوهش قرار گرفته است. کیفیت و وجوه افتراق این باور، فراتر از چهارچوب این نوشتار است.

### واژگان کلیدی

روح، مرگ، حیات، بقاء.

۱. استاد یار، گروه معارف اسلامی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## طرح مسأله

مقوله باور به حیات پس از مرگ یکی از موضوعاتی است که همواره در تمدن‌های مختلف و شریعت‌های آسمانی گاه به صورت مبهم و گاه روشن مورد توجه قرار گرفته است و گریزناپذیری انسان‌ها از مرگ این موضوع را اهمیت دو چندان بخشیده است. این ادراک در شکل نخستین خود، در عصر حجر و مشاعر انسان‌های ابتدائی تنها با دریافت حواس خود شکل گرفت و خصوصاً در تفکر انسان‌های ملقب به کرومانیون و ثاندرتال، این باور استوار شد. اندیشه زندگی پس از مرگ در مبانی فکری و کتیبه‌نگاری‌های تمدن‌های مختلف نیز مطرح و به صورت پراکنده نقش بسته است. و در شریعت‌های آسمانی به شیوه‌ای خاص و منسجم در متون مقدس یاد شده است. شواهد تاریخی و دینی نشان می‌دهد این اعتقاد هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای دستخوش فترت و زوال نبوده است و این مهم که فرجام انسان در عالم دیگر وابسته به عملکرد او در دوران حیات در دنیاست فکر آدمی را همواره به خود مشغول داشته است.

در پژوهش‌های موجود، این باور در تمدن‌ها به صورت مستقل و در قرآن و عهدین نیز به صورت مستقل به آن پرداخته شده است. که از جمله آن‌ها می‌توان به مقاله مفهوم مرگ و ماهیت آن در تمدن‌های باستانی ایران، یونان و میان‌رودان (تألیف حمید کاویانی پویا دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان) و معاد جسمانی در قرآن و عهدین (عنایت‌الله شریفی دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی) اشاره نمود. در مقاله نخست مؤلف به بررسی این مسئله در تمدن‌های ایران، یونان و میان‌رودان می‌پردازد و ضمن بیان تلاقی تمدن‌ها و الهامات آنان از یکدیگر، با توجه به آموزه‌های دینی و خصوصاً نگرش اساطیری تمدن‌های یادشده را به پدیده مرگ بررسی نموده است. همچنین در مقاله معاد جسمانی در قرآن و عهدین نیز مؤلف اعتقاد به بازگشت انسان در آموزه‌های کتاب مقدس و قرآن کریم را به صورت تطبیقی در قالب اعتقاد به معاد مطرح نموده و ضمن تبیین آیاتی از قرآن و متون عهدین که سرنوشت جسمانی نیکوکاران و جسمانی اشرار در آن اشاره شده است، نویسنده در صدد اثبات معاد جسمانی است.

اما آنچه این پژوهش را از سایر پژوهش‌ها خصوصاً مقالات یاد شده متمایز می‌سازد این است که نگارنده به این باور در مقیاسی وسیع‌تر پرداخته است. بر این مبنا و بر اساس پژوهش‌های تاریخی و دینی و با رویکردی توصیفی تحلیلی، اندیشه حیات پس از مرگ در تفکر انسان‌های اولیه و تمدن‌های کهن بررسی و همزمان و افزون بر آن از منظر شریعت‌های آسمانی، این اعتقاد مورد مطالعه قرار گرفته و بر وجه مشترک این باور و تحقیق تطبیقی آن تأکید و واکاوی شده است. به گونه‌ای که ساختار مقاله در موضوع یاد شده از مننه باستانی، تمدن‌های کهن و متون مقدس آسمانی را در بر می‌گیرد و بر این اساس و با توجه به گستردگی این اعتقاد، این پرداخت و پژوهش نوآورانه است.

### عصر پیش از تاریخ دین

تقریباً تمامی اولین بازمانده‌های انسانی که دارای اهمیت دینی است، انسان نئاندرتال مربوط به پنجاه هزار سال آخر دوره پارینه سنگی متقدم است.<sup>۱</sup> این دوره بدین معناست که با زمان پیش از تاریخ مکتوب روبرو هستیم، پیش از آن که نوشته‌ای درباره آیین‌ها و اعتقادات وجود داشته باشد. بر اساس یافته‌های مورخان، نئاندرتال‌ها به اروپا، خاورمیانه، شمال آفریقا و شمال آسیا تعلق داشتند. بررسی‌ها نشان می‌دهد آنها اموات خود را با آداب و رسوم خاصی دفن می‌کردند که شیوه تدفین آنها حاکی از اعتقاد به حیاتی مرموز بعد از مرگ در پس‌اندیشه آنهاست. نمونه‌های وسایل دفن شده از جمله آلات و افزار سنگی و زیورها و اغذیه مختلف که آنها را به رنگ قرمز رنگین می‌ساختند، نماد و بازتابی از اعتقاد به تداوم حیات در جهان دیگر است. (پارتریج، ص ۴۵). در برخی از غارهای حومه مانتون در جنوب شرقی فرانسه، اسکلت‌های منقبض شده‌ای یافت شده است که با اکسید آهن رنگ گرفته‌اند و با دستبندها زینت شده و با ابزارهایی از جنس کوارتز و کاردهایی از جنس سنگ چخماق مجهز شده‌اند. اسکلت‌های کشف شده از ایتالیا تا روسیه حاکی از آن است که مردگان همراه با قیمتی‌ترین دارایی‌های خود دفن می‌شده‌اند و تصور بر این بوده است که اموات این وسایل را با خود به جهان دیگر خواهند برد و به تفسیر دیگر، در آن عالم دارای حیات هستند. کرومانیون‌ها نیز که از انسان‌های اولیه و در عصر پارینه سنگی می‌زیستند، با شباهت‌های زیادی در مراسم

خاکسپاری، همانند نئاندرتال‌ها عقیده داشتند که اموات پس از مرگ در جهان دیگر، عیناً دارای حوائج و امیال جسمانی هستند. (ناس، ص ۹-۱۰ و پارتریج، ص ۴۶).

### هرمس

یکی از قدیمی‌ترین نوشته‌های کهن در خصوص بقاء روح، منسوب به هرمس است. سه‌روردی، هرمس را با پیامبر معروف در قرآن یعنی ادریس و نبی یهودی یعنی خنوخ یا آخنوخ یکی می‌داند. (فرک، ص ۲۹). سنت‌های سرّی یهود، او را با آخنوخ نبی که واقف بر اسرار الهی بود، معادل گرفتند. (همان، ص ۲۴). او در نزد یونانیان به طرسمین و آرمس مشهور است و اعراب آن را هرمس می‌خوانند. او همچنین در نبوت و حکمت و حکومت مرتبه جامع داشته است. برخی مولد او را، منیف از دیار مصر گفته‌اند. (تاریخ روضه الصفا به نقل از دهخدا، ج ۱، ص ۱۵۷۲). قاموس کتاب مقدس، خنوخ را هفتمین نسل آدم و ۹۸۷-۶۲۲ تاریخ دنیا را برای او می‌نگارد و می‌گوید خنوخ بدون چشیدن ذائقه مرگ، جاودانه شده است. (هاکس، ص ۳۵۴). در کتاب مقدس چنین آمده است: «و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد. زیرا خدا او را برگرفت.» (سفر پیدایش، ۵/۲۵). قرآن کریم در خصوص ادریس می‌فرماید: «و اذ کفر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً\* و رفعناه مکانا علیا» (مریم/۵۸-۵۷) «و یاد کن در کتاب ادریس را که پیامبری صدیق بود\* و او را به مقام والایی رساندیم» مفسرین گفته‌اند که نام ادریس پیغمبر، اخنوخ<sup>۲</sup> بود. (المیزان، ج ۱۴، ص ۸۵-۸۴).

نوشته‌های منسوب به هرمس، بی‌شک در خلال روزگاران بسیار گذر کرده است و هرچند گاهی با خرده‌گیری‌هایی از سوی برخی محققان، مورد بی‌مهری قرار گرفته است اما روح و حقیقت این حکمت را مخدوش نمی‌سازد و همواره در طول تاریخ و در عقول فرزنانگان و عالمان نافذ قرار گرفته است.

مطابق متون هرمس ما باید سرشت قطعاً ناپایدار کل اشیاء مادی را بپذیریم. هر چیزی یک فرآیند تولد و مرگ دارد. قدیمی باید برود تا جدید بتواند به وجود آید. جوانه‌های نو از بقایای فاسد گیاهان کهنه سر بر می‌آورند. این جوانه‌های تازه نیز به نوبه خویش عاقبت فاسد می‌شوند و می‌میرند. هرمس می‌آموزد که تولد انسان، شروع روح مادی نیست بلکه

شروع تجسد روح، به عنوان شخص خاص است و مرگ فقط پایان این شخص خاص و استحاله وی و نقل مکان آن به جایگاه دیگر است. مرگ فقط از تن به در آوردن رخت کهنه جسمانی است. غالب مردم نیز از این حقیقت غافل هستند و لذا بی دلیل از مرگ در هراس اند. هرمس تعلیم می دهد، مرگ فقط فساد یک تن پوش فرسوده است و دوره ی خدمت ما به عنوان حافظان این جهان زمانی که از آن رهایی می یابیم، پایان می پذیرد. زمانی که از قیود این جسم مادی رها می شویم، پاک و مطهر، به وضع ازلی و سرشت اعلا ی خویش مراجعت می کنیم. به بیان دیگر بعد از فساد جسم، نخست صورت مادی تغییر می کند و سپس روح سرشار از حیات، به ملکوت رجعت می کند. مطابق تعالیم هرمس، بعد از ترک جسم، عقل که سرشت آن الهی است از همه قیود و تنگناها خلاصی می یابد و به هیأت نور در می آید و به همه جهات امتداد می یابد. روح می ماند تا داوری گردد و جزا داده شود، به خاطر وظایفی که وانهاده است. ارواح همگی به یک موطن نمی روند و بر حسب تصادف هم به جایگاه های متفاوت رهسپار نمی شوند، بلکه هر یک به موطنی که شایسته سرشت اوست واصل می شود. هرمس می گوید زمانی که روح، جسم را وامی نهد در معرض محاکمه و استنطاق خداوند قرار می گیرد. زمانی که روحی را پاک و شایسته یابند، اجازه می دهند تا در وطنی زندگی کند که در خور طینت اوست، اما اگر آن را کثیف و آلوده به غفلت بیابند، به قعر توفان ها و مصیبت ها می فرستند. جایی که تا ابد میان زمین و آسمان دستخوش تندبادها خواهد بود. همچنین هرمس تمام موجودات انسانی را در معرض درد زادن و مردن قرار می دهد. (فرک، ۱۷۰-۱۶۵). از دیدگاه او تولد دوباره یا مرگ، نظریه نیست که بتوانیم آن را بیاموزیم، این امر یک رخداد طبیعی است که زمانی که خداوند آن را اراده فرماید حادث می گردد. آنچه ما می توانیم انجام دهیم حصول آمادگی برای این فرهیختگی و تنویر ذهنی است که از طریق تسلط بر احساسات خویش و از طریق کردن نهادن به آنچه تقدیر برای ما مقدر کرده است، حاصل می گردد. (همان، ص ۱۹۲).

## مصر باستان

تاریخ مصر، یکی از قدیمی‌ترین سرگذشت ملل باستانی است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد اگرچه مصریان باستان بهره‌گیری از زندگی دنیوی را غایت مقصود خود قرار داده بودند اما در بین آنان اندیشه انتقال مرده و زندگی پس از مرگ رشد و نمود پیدا کرد. آنان در ابتدای امر بر این عقیده بودند که تنها سلاطین و فراعنه زندگی جاویدان خواهند داشت اما به تدریج این فکر در بین مصریان رواج یافت که دستیابی به حیات پس از مرگ برای عامه مردم نیز میسر است. همچنین مصریان قدیم بر این باور بوده‌اند که سعادت بعد از مرگ، وابسته به حفظ جسم و بدن است. بنابراین راز و هنر مومیایی کردن را از دیرباز دریافته بودند و به همین منظور بدن مرده را تدهین و نگاهداری می‌کردند. در مورد سرگذشت میت نیز در عالم دیگر، اتفاق عقیده در بین آنان وجود نداشته است و افکار و عقاید ایشان را نمی‌توان به طور منطقی، منظم و منسجم نمود. اما از جمله عقاید آنها می‌توان گفت که آنان به موجودی روحانی موسوم به بع<sup>۳</sup>، ایمان داشتند که با بدن پرنده و سر انسانی که در روی قلب یا شکم او قرار دارد در لحظات واپسین بر فراز جسد میت پرواز می‌کند و به جهت علاقه آن روح به جسم، بعد از مرگ دوباره با شوق برمی‌گردد و همان علاقه قدیم به خوردنی و آشامیدنی هنوز در وجود او باقی است و این روح آرامش نخواهد یافت مگر آن که بدن محفوظ مانده باشد و غذا و آب در دسترس او باشد و راه آمد و شد آن روح به درون قبر آسان باشد، یعنی آشیانه قبر را روزنه یا منفذی باشد که مرغ روح بتواند از آن به آسانی عبور کند. (ناس، ص ۶۰-۵۷)

مصریان جسد میت را برای بع حفظ می‌کردند و قبر او را هم با لوازم و اثاث خوراکی فراوان و ظروف مملو از حبوبات و خرما و نان در مدفن میت قرار می‌دادند. همچنین صندلی، میز، ارابه، لوازم مطبخ و حتی اسباب تفریح و ورزش، اشیاء زرین و سیمین و مصنوعات گران بها به داخل قبر می‌نهادند. کتاب مناجات مردگان نیز با میت به خاک سپرده می‌شد که شامل افسونها و اورادی بود و به عنوان یک کتاب راهنما شامل تمام راهنمودهای لازم و طلسم‌هایی بود که بهترین رویدادها را برای میت تضمین می‌کرد و آن‌ها را برای شکلی از حیات پس از مرگ آماده می‌ساخت. (همان، ۶۰-۵۷). به عقیده مصریان روح پس

از مرگ به سرزمین مبارک مغرب اوزیریس انتقال می‌یابد و مسافرت طولانی آغاز می‌کند. جهان اوزیریس، ملکی دلپذیر و آکنده از درختان برومند و سایه افکن است. ارواح سعادت‌مند با همسر و دوستان عزیزان در سایه اشجار به سر می‌برند اما برای این که روح بتواند به این سرانجام مبارک برسد، ابتدا باید از دیوان حساب بگذرد. (همان، ص ۶۱). مطابق باور مصریان، زندگی باید مبتنی بر اصول اخلاقی، پرهیزگاری و کسب خشنودی خدا باشد و گذراندن زندگی نیکو، گذری توأم با سلامت به آخرت را به همراه خواهد داشت. در آثار منقوش باقیمانده از آنان، تصاویر بسیاری از صحنه داوری به چشم می‌خورد که در آن قلب فرد مرده با پری که نماد حقیقت است در ترازوی قضاوت همسنگ شده است. در حضور اوزیریس نوت، کاتب خدایان، نتیجه اعمال را می‌نویسد و آنان که از این قضاوت سربلند بیرون نیایند، برای همیشه نابود خواهند شد. (پارتیج، ص ۷۷-۷۶).

از دیگر عقاید کهن به حیات پس از مرگ و جاودانگی روح در بین مصریان، عقیده به سلطنت اوزیریس<sup>۴</sup> است که در عصر بنای اهرام بسیار رواج داشته است. در کتابهای اموات کشف شده در قبور آنان، داستان حساب ارواح آمده است که در حضور خدای اوزیریس، محاسبه به عمل می‌آید و نیک و بد او را می‌سنجد. سرگذشت این مقررات روح را غالباً بر روی اوراق پاپیروس، برای اموات منقوش ساخته اند که او را در محضر حقیقت یعنی خدای آنوبیس که حافظ مقابر است می‌آورند و سپس در برابر اوزیریس حاضر می‌سازند. روان سرگردان میت، جلال خداوند اوزیریس را که بر تختی نشسته می‌بیند و به عظمت او اقرار می‌کند و گناहانی را که در ایام حیات دامان او از آنها پاک بوده برای او برمی‌شمرد و می‌گوید: « درود باد بر خدای بزرگ! خداوند راستی! بنگر که من اینک نزد تو آمده‌ام و در پیشگاه دادگری تو جا گرفته‌ام. من گناهی نکرده و کار ناشایستی به جا نیاورده‌ام. آنچه را که خدا ناروا شمرده است من روا ندانسته‌ام. هیچ کس را گرسنه نساخته‌ام. مایه بدبختی و زاری کسی نشده‌ام. کسی را نکشتم و به کشتن کسی فرمان ندادم.<sup>۵</sup> از خوراک پرستشگاه نکاسته‌ام و خوردنی‌هایی که برای مردگان بود، برای خود برنداشتم. من زنا نکردم<sup>۶</sup> و از میزان کیل و پیمانانه نکاستم و کفه میزان را سنگین نکردم.<sup>۷</sup> در علامت نقش‌ها، تزویر و تقلب نکردم. طفل را از پستان مادر جدا نساختم. چارپایان و

مواشی را از چراگاه خود دور نکردم. جلو آب جاری سد نساختم و دیگران را از آب نهرها و مجاری میاه محروم ننمودم. سهم خدایان را به درستی پرداختم و چهار بار خود را تطهیر کردم. اینک من پاک و طاهرم.» (ناس، ص ۶۲-۶۱).

آنچه از این اقرارها استنتاج می‌شود، این است که رعایت مجموعه اصول اخلاقی نزد مصریان، در طول اقامت در دنیا، تضمین کننده سعادت در جهان پس از مرگ بوده است. به بیان دیگر، فرد سرنوشت خود را در حیات بعدی وابسته به عملکرد نیکو در دوران حیات خود می‌دانست.

### یونان باستان

قرن پنجم قبل از میلاد که اغلب عصر بسیار مهمی در تمدن یونان باستان تلقی می‌شود، دستاوردهای آن مدیون دوره ای است که با زندگی و مرگ سقراط و شاگرد او افلاطون آغاز شد.<sup>۸</sup> سقراط که یکی از بنیانگذاران فلسفه غرب بود، در سال ۴۷۰ قبل از میلاد متولد و در آتن ظهور کرد و شاگردان وی اندیشه های او را برای بشریت به تحریر درآوردند. سقراط پس از محاکمه در دادگاه آتن، بی باک و مشتاق به پیشواز مرگ شتافت و انتقالش به جهان دیگر را به اراده خداوند دانست. (افلاطون، ج ۱، ص ۴۵۴). شاید بتوان گفت، کهن ترین بحث در خصوص مباحث جسم و روح، در محاورات افلاطون، خصوصاً محاوره فایدون در یونان می باشد. موضوع اصلی این گفتگو، فنا ناپذیری روح است. (همان، ص ۴۸۸). افلاطون روح و جسم را دو حقیقت می داند که در این دنیا همراه و ملزم هم گشته اند و بر این عقیده است که روح همچون کشتیان سوار کشتی بدن شده و روزی از این کشتی پیاده خواهد شد. همان گونه که پیش از سوار شدن، زندگی مستقل داشته است. (افلاطون، ج ۱، محاوره فایدون، ص ۴۸۱ و ج ۳، محاوره تیمائوس، ص ۱۷۲۹).

سقراط نیز در بخشی از مکالمه خود با اکیسیوخوس که از مرگ بیم داشت خطاب به وی می گوید: اکیسیوخوس من هر چه می اندیشم می بینم تنها یک چیز را مسلم می توانم دانست و آن این است که روح فنا ناپذیر است و چون از این جهان به جهان دیگر انتقال یابد، از همه دردها فارغ می گردد و از این رو تو نیز یقین می توانی کرد که اگر زندگی را مطابق فرمان خدا به سر ببری چه در آن بالا و چه در این پایین با نیک بختی قرین خواهی



شد و بدان که تو در کام مرگ فرونخواهی رفت بلکه به زندگی جاودان انتقال خواهی یافت و دیگر در تنی فسادپذیر زندانی نخواهی بود. زندگی در آن جهان به آرامی می گذرد و از هرگونه بدی دور است. بر فراز آن مکان آسمانی روشن برافراشته است و در آن جا ذات راستین همه چیز را خواهی دید. کاری با نمایش های عوام، نخواهی داشت بلکه با اشتیاق دست یافتن به حقیقت در جستجوی معرفت خواهی بود. (همان ج ۴، ص ۲۴۵۸). او در خصوص حیات پس از مرگ می گوید: ذات حقیقی هر یک از ما که روح خوانده می شود پس از مرگ نزد خدایان می رود تا در آنجا به حساب زندگی او برسند. این همان روزی است که نیکان و شریفان با خاطری فارغ و آرام چشم به راهش دارند و بدان و ناپاکان چون به یاد آن می افتند ناچار باید به خود بلرزند. به هیچ کس نمی توان پس از مرگ یاری کرد تا زنده بماند. البته همه خویشان مکلف بودند به او یاری کنند که زندگانی در این جهان را با عدالت و کردار نیک بگذرانند تا پس از مرگ از کیفر سختی که در جهان دیگر در انتظار بدکاران است مصون بماند. (همان، ص ۲۲۶۷). سقراط در وصف پاداش های آخرت نیز دامنه بحث خود را به موضوع بقاء روح و چگونگی زندگی بعد از مرگ می کشاند و این موضوع یکی از مضامین مهم کتاب جمهور افلاطون است و در آن گفتگو به اقامه دلیل مبنی بر اثبات بقاء روح می پردازد.

از دیدگاه سقراط، روح جاودان است. چون جنبش روح از خودش است و چیزی که جنبش آن از خودش است، فنا نمی پذیرد. روح مبدأ هر چیزی است که جنبشش از خودش نیست، بلکه جنبانده می شود. مبدأ ازلی و ابدی است و چنین چیزی نمی تواند نابود شود و نه ممکن است به وجود آید، وگرنه رشته همه جهان و همه شدن ها و پدید آمدن ها از هم گسیخته می شود و سکوت و سکون حکمفرما می گردد. از نظر او، هر چیز تنها به وسیله آفت مخصوص به خود معدوم می شود و آفت جسم، روح را معدوم نمی کند. اگر ما بخواهیم روح را آن چنان که هست بشناسیم باید طرز مشاهده خود را تغییر دهیم. ما روح را در حال آلودگی به مصاحبت جسم و مفساد دیگر می بینیم حال آنکه باید آن را به دیده عقل مشاهده کنیم تا حالت مجرد و مصفای آن را دریابیم. او ضمن اقامه دلایل متعدد در کتاب جمهور افلاطون به این نتیجه می رسد که هیچ آفتی نیست که بتواند روح را

معدوم کند. (افلاطون، جمهور، ص ۵۸۶-۵۸۳). سقراط در ادامه بحث، روایتی از مرد دلیری که از نام داشت و اهل پامیفیلیا بود، این گونه نقل می‌کند: این مرد در جنگ کشته شد. پس از ده روز که کشتگان را جمع می‌کردند، تن این یک، همچنان تازه مانده بود. روز دوازدهم که او را روی تل هیزم نهاده بودند و می‌خواستند بسوزانند ناگهان زنده شد و دوباره جان گرفت. او آنچه را که در آن عالم دیده بود چنین نقل کرد: به مجرد اینکه روح من از جسم جدا شد من به همراه بسیاری از مردم دیگر به راه افتادم. ما همچنان می‌رفتیم تا به جایی شگفت‌انگیز رسیدیم. آنجا دو دریچه متصل به یکدیگر روی زمین دیده می‌شد. درست روبرو و بالای آنها، دو دریچه هم در آسمان بود. در میان این دو جفت دریچه، قضاتی نشسته بودند و اعمال نفوس را قضاوت می‌کردند. کسانی را که عادل می‌یافتند اول لوحه‌ای متضمن گواهی عدل به سینه آنان نصب می‌نمودند و سپس آنها را به سمت راست هدایت و در راهی که از میان آسمان می‌گذشت روانه می‌کردند.<sup>۹</sup> اما در مورد نفوس ظالم، اول لوحه‌ای به پشت آنها نصب می‌نمودند که اعمال هر یک در آن ثبت شده بود و سپس آنها را به سمت چپ و بسوی راهی سرازیر می‌فرستادند.<sup>۱۰</sup> وقتی نوبت به من رسید مرا قاصد و مأمور نمودند که نزد مردم بیایم و از آنچه در آن عالم می‌گذرد خبر دهم. بنابراین به من فرمان دادند که در آن محل گوش و چشم خود را باز و همه چیز را درک کنم.

سقراط در ادامه خلاصه کلام او را اینگونه بیان می‌کند که نفوس انسان‌ها برای هر جرمی که نسبت به کسی مرتکب شده بودند، کفاره گناهان خود را می‌دادند<sup>۱۱</sup> و آنان که به هم نوع خود نیکی کرده و عدل و درستکاری را پیشه خویش قرار داده بودند پاداش عمل خویش را به همان نسبت دریافت می‌نمودند.<sup>۱۲</sup> وی مکافات و مجازات نافرمانی نسبت به خدایان و پدر و مادر و قتل نفس<sup>۱۳</sup> را بیشتر از سایر گناهان نقل می‌کرد. (همان، ص ۵۹۴-۵۹۱).

### آیین زرتشت

تاریخ ادیان، آیین زرتشت را حدود ۶۶۰ قبل از میلاد ثبت کرده است. اما برخی پژوهشگران ظهور این پیغمبر ایرانی را هزاره اول قبل از میلاد می‌دانند. (ناس، ص ۴۵۳ و

باقری، ص ۳۹). براساس عقاید زرتشت نیز، مرگ پایان حیات انسان نبوده و حیات عقبی و بقاء روح مبتنی، بر عملکرد انسان یکی از شاخصه‌های اصلی تعالیم زرتشت است. همچنین این قاعده بر اندیشه‌های زرتشتیان حاکم است که هر کس مسئول عمل خویش است و دستاوردهای سرنوشت او در جهان دیگر معلوم خواهد شد.

مطابق عقیده زرتشتی، چون چهار روز از مرگ کسی بگذرد حیات دیگر او آغاز می‌شود. در سه شب نخست، روان او بر سرپیکر خاکی خود می‌نشیند و در کردارها و پندارها و گفتارهای گذشته خود اندیشه می‌کند. اگر او نفس نیکوکار باشد، فرشتگان او را نوازش خواهند کرد و اگر بدکردار بوده است، دیوان پلید بر فراز تارک او به پرواز در می‌آیند و او را آزار می‌رسانند و سرانجام به کیفرگاه می‌کشند. در روز چهارم، روح مرده به سوی پل چینوت (پل جدا کننده) که گذرگاه همه مردگان است رهسپار می‌شود تا او را قضاوت کنند. این پل بر روی دوزخ قرار دارد و یک جانب آن به بهشت منتهی می‌شود. در ترازویی که شاهین آن در دست اهورامزدا است در دو کفه آن کردارهای نیک و بد مرده را مقابلش نهاده‌اند، اعمال او را می‌سنجند. این ترازوی مینوی هرگز خطا نمی‌کند و به اندازه سر مویی، نه برای توانگران و نه برای درویشان منحرف نمی‌شود. اگر خوبی‌های او سنگین‌تر از بدی‌هایش باشند، وی را در گذر از پل و ورود به بهشت راهنمایی خواهد کرد و اگر بدی‌ها افزون بر خوبی‌ها باشند وجدان فرد او را لرزان به روی پل می‌برد و از آن جا او به ورطه دوزخ فرو می‌افتد. (آموزگار، ص ۷۶ و ناس، ص ۴۶۴ و ص ۴۷۵-۴۷۳).

قضاوت دوم پس از رستاخیز است. بنا به تفکر زرتشتی هر فرد پس از مرگ با دو داوری روبروست. نخستین داوری، داوری روح فرد خواهد بود که پس از مرگ واقع می‌شود و قضاوت دوم نیز پس از رستاخیز است. دلیل آنها برای اعتقاد به دو نوع داوری بر این مناسبت که سرشت انسان دارای دو وجه است. وجه مادی و وجه معنوی و هر دو وجه، زاده پروردگار است. بنابراین اصل لازم است فرد از هر دو بعد، وجودش مورد داوری واقع شود؛ تا پاداش و یا کیفر ببیند. نکته قابل ذکر این که، در اعتقادات زرتشتیان دوزخ ابدی نیست. زیرا هدف از تنبیه، اصلاح فرد است. از این رو دوزخ ابدی، چه به معنای دائم و چه به معنای مطلق نمی‌تواند نقش اصلاح کننده‌ای داشته باشد. همچنین در دوزخ همواره تنبیه،

متناسب با گناه خواهد بود. اما در رستاخیز، همه از بهشت یا دوزخ فراخوانده خواهند شد تا در معرض داوری ثانی این بار در مورد جسم قرار گیرند و پس از این داوری بار دیگر بسته به اعمالشان به بهشت یا دوزخ خواهند رفت تا از نظر جسمانی پاداش یا پادافره ببینند. هدف از این دو داوری این است که دو بعد وجودی فرد یعنی جسم و روح چنان پیراسته و اصلاح گردند که وی بتواند در حالت کمال وجودی یکپارچه به خداوند پیوندد و سرنوشت واپسین ایشان باید آن‌ها را در کنار خداوند جای دهد و با داوری و ثبت و دوزخ، آنان اصلاح خواهند شد. همه اعتقادات فوق بر پایه باور به بقاء روح در اندیشه آنان است. (پارتریج، ص ۲۶۹-۲۶۸ و باقری، ص ۵۵-۵۴).

در میان آثار زرتشتی زبان پهلوی «ارداویراف نامه» یکی از مقبول‌ترین و معتبرترین آن‌هاست که به اواخر دوره ساسانی تعلق دارد. این اثر یکی از منابع اساسی برای کشف سرگذشت روان و چگونگی حیات پس از مرگ در باورهای ایران باستان است و شرح دیداری است که ویراف، موبد زرتشتی، ضمن سفر آن جهانی و در حال کشف و شهود روایت می‌کند. روان ویراف، طی این سفر روحانی بر فراز کوه «چکا دایتی» که بنا بر جهان‌شناسی مزدیسنايي در مرکز زمین است قرار می‌گیرد و پس از هفت شبانه روز دوباره در کالبد جسمانی قرار می‌گیرد و آنچه را که مشاهده کرده است، دبیر فرهیخته و فرزانه‌ای در جمع روحانیون بلند مرتبه می‌نگارد. ویراف را لقب «ارداو» به معنای قدیس داده‌اند. وی سفیری است که در این سیر و سلوک روحانی مخاطب سروش اهل و آذر ایزد قرار می‌گیرد و روان درگذشتگان را در دوزخ و بهشت می‌بیند و مشاهدات وی با عنوان ویراف نامه که در حقیقت توصیف معراج نامه اوست مکتوب می‌شود. (ژینیو، ص ۲۶-۱۳).

این کتاب دربردارنده فصولی است که بیانگر پاداش و کیفر درگذشتگان بر مبنای بقاء روح و تداوم حیات پس از مرگ است. نکته قابل ذکر اینکه اگرچه این اثر بدون شک دستخوش دستکاری‌های متعدد در طول تاریخ بوده است اما از اعتبار کلی و پیام اصلی آن که حیات پس از مرگ و محاسبه‌ی اعمال است نمی‌کاهد. بخش نخست کتاب که اختصاص به بهشت دارد، انعکاسی است از پاداش درستکاران، که تنها جنبه مادی ندارد و بخش دوم کتاب به کیفرهای جسمانی گناهکاران اشاره می‌کند که همیشه کاملاً به گناهی

که فرد در این جهان مرتکب شده ارتباط دارد و از مجازات های روانی کمتر سخن به میان آمده است. (همان، ص ۱۴ و ۲۰)

همچنین از منابع مبتنی بر کتیبه شناسی می توان به اثر سنگ نوشته های «کردیر» اشاره کرد. این سنگ نوشته ها که به سده سوم میلادی و به دوره ساسانی تعلق دارد نیز حامل متنی است که از کشف و شهود کردیر، موبد زرتشتی دیگر روایت می کند. بررسی این سنگ نوشته نشان می دهد دوزخ و بهشت با جزئیات توصیف نشده اند اما در همه آنان اصطلاحات مربوط به سرنوشت روان پس از مرگ، پل چینود و ترازو برای سنجش اعمال انسان دیده می شود. از بررسی و مقایسه این دو منبع یعنی ارادویراف نامه و سنگ نوشته های کردیر به ظاهر یکسان بن مایه سفر به جهان دیگر و دورنمای یک سان از حیات پس از مرگ پی می بریم. (ژینیو، ص ۲۵ - ۲۴).

### شریعت موسی (ع)

ابتدا باید توجه داشت که در الهیات یهودی، اصطلاح تورات به سه معنای اساسی به کار می رود. معنی اول، پنج سفر نخست کتاب مقدس است که تورات به معنای خاص است و به اعتقاد یهودیان در کوه سینا از سوی خداوند به موسی نازل شده است. دوم تورات به معنی تمامی متون مقدس یهود (یعنی اسفار پنجگانه بعلاوه کتب انبیاء عهد عتیق) و معنی سوم تعالیم اخلاقی آموزگاران تورات است که بسیاری از آداب و مناسک یهودی بر آن استوار است.<sup>۱۴</sup> (تورات شفاهی و یا تلمود) از مطالعه اسفار خمسه که به معنای نخست تورات است، چنین بر می آید که این کتاب فاقد اندیشه صریح و روشن نسبت به بقاء روح و رستاخیز است و به نظر می رسد یکی از مهمترین دلیل آن، وجود اعتقاد راسخ به حیات پس از مرگ در باورهای قوم یهود بوده است. بررسی های تاریخی نشان می دهد که در آن عصر، اعتقاد به بقاء روح و حیات پس از مرگ در سرزمین مصر امری یقینی بود و عمومیت داشت و همانطور که پیش تر در مصر باستان بدان پرداخته شد، سنت مرسوم مومیایی کردن در بین آنان نیز از اعتقاد جازم به حیات پس از مرگ نشأت می گرفت. بر این مبنا بعثت موسی در چنین فضایی او را بی نیاز از طرح و اثبات آن می نمود. مضافاً بر این که کتاب های آسمانی در اعصار مختلف نیز متناسب با رفع شبهات عصر نزول بوده

است. بنابراین به نظر می‌رسد این امر در عدم ذکر صریح و روشن از رستاخیز در تورات بی تأثیر نبوده است. برخی از دین پژوهان هم معتقدند آیات مربوط به رستاخیز و حیات پس از مرگ از اسفار پنجگانه حذف و تحریف گردیده است. اما با وجود آنچه گفته شد آیاتی در اسفار پنج گانه وجود دارد که می‌تواند به رستاخیز مردگان دلالت کند، آیات مذکور در سفر تثئیه است: «بدانید که تنها من خدا هستم و با من خدای دیگری نیست. من می‌میرانم و زنده می‌سازم، معروح می‌کنم و شفا می‌دهم و کسی نمی‌تواند از دست من رهایی بخشد.» (سفر تثئیه، ۳۹/۳۲)

در سایر کتب انبیاء یهود، آیات و شواهد متعددی وجود دارد که دلالت میکند روح باقی است و در رستاخیز، بار دیگر به جسم می‌پیوندد و در محکمه عدل الهی حاضر و داوری می‌شود. از جمله در کتاب اول سموئیل آمده است: «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند و به گور فرو می‌برد و بر می‌خیزاند.» (کتاب اول سموئیل، ۶/۲). همچنین در کتاب اشعیا نبی می‌خوانیم: «اما مردگان قوم تو زنده شده و از خاک برخوانند خواست. زیرا شبنم تو بر بدن‌های آنان خواهد نشست و به آنان حیات خواهد بخشید. کسانی که در خاک زمین خفته‌اند، بیدار شده و سرود شادمانی سر خواهند داد.» (کتاب اشعیا، ۱۹/۲۶). در بخش دیگری از کتاب اشعیا می‌خوانیم: «خداوند عدالت را مانند زره می‌پوشد و کلاهخود نجات را بر سر می‌گذارد، سراسر وجود او آکنده از حس عدالت خواهی است. او از ظالمان انتقام خواهد کشید. دشمنان خود را به سزای اعمالشان خواهد رسانید و مخالفان خود را حتی اگر در سرزمین‌های دور از دست نیز باشند، جزا خواهد داد.» (کتاب اشعیا، ۱۸/۵۹-۱۷). و در فراز بعد می‌خوانیم: «به درستکاران بگوئید سعادت‌مندی نصیب شما خواهد شد و از ثمره کارهای خود بهره‌مند خواهید شد ولی به بدکاران بگوئید وای بر شما زیرا مصیبت نصیب شما خواهد شد و به سزای اعمالتان خواهید رسید.» (کتاب اشعیا، ۱۱/۳-۱۰). در مزامیر که به زبور داوود شهرت دارد آمده است: «خداوند تا ابد پادشاه است. او مسند داوری خود را برقرار کرده تا قوم‌های دنیا را به عدل و انصاف داوری نماید.» (کتاب مزامیر، ۷-۸/۹).

اعتقاد به حیات پس از مرگ در کتاب دانیال نبی نیز آمده است: «بسیاری از آنان که

در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت حقارت و خجالت جاودانی. حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنان که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند، مانند ستارگان خواهند بود، تا ابد الا باد.» (دانیال، ۱۲/۳-۲) در کتاب جامعه سلیمان می خوانیم: «هرکاری که می کنی آن را خوب انجام بده، چون در عالم مردگان که بعد از مرگ به آنجا خواهی رفت، نه کار کردن هست، نه نقشه کشیدن، نه دانستن و نه فهمیدن.» (جامعه، ۹/۱۰). در ادامه و با عنوان خاتمه در این کتاب می خوانیم: «خدا هر عمل خوب یا بد ما را، حتی اگر در خفا نیز انجام شود، داوری خواهد کرد.» (جامعه، ۱۲/۱۴).

از بررسی مجموع آیات ذکر شده در تورات به معنی خاص و در سایر کتب انبیاء عهد عتیق به روشنی معلوم می گردد که اشارات و عبارات متعددی دلالت دارند بر این که مرگ پایان زندگی انسان نبوده و با پایان زندگی فرد در دنیا، دوره تلاش و عمل به اتمام می رسد، اما روح انسان پس از مرگ باقی است و مردگان بار دیگر زنده شده، در محکمه عدل الهی حسابرسی و داوری می گردند. گناهکاران و نیکوکاران بر اساس چگونگی عملکرد در حیات دنیا محاسبه می شوند و فصل برداشت انسان از اعمالش در حیات بعدی فرا می رسد. حیاتی توأم با بقاء و جاودانگی در عالمی که تا کنون از دیدگان ظاهری انسان مستور بوده است.

اما از مطالعه تلمود نیز چنین نتیجه می شود که اعتقاد به حیات پس از مرگ و رستاخیز یکی از ارکان و اصول آیین یهود است. این کتاب که در تفسیر و تأویل تورات توسط خاخام های یهودی است، تورات شفاهی نامیده می شود و در نزد یهودیان از جایگاه بسیار بالا و مقبولیت خاصی برخوردار است. در تلمود درباره مرگ چنین آمده است: برای مردم، خداوند «روز داوری بزرگ» را تعیین فرموده است. که پس از مرگ واقع می شود. قانون تلمود چنین مقرر داشته است، کسی که قبرهای یهودیان را می بیند این دعا را می خواند، «مبارک است خدایی که شما را به عدالت آفرید، شما را به عدالت روزی داد، شما را به عدالت (از گور) بر می انگیزد.» (کوهن، ص ۹۹).

قوم یهود در ادوار باستانی نیز، عقیده ساده ای داشتند. مطابق باور آنان اموات بعد از مرگ به حفره و هاویه ای فرو افتاده و در آنجا حیاتی نامعلوم خواهند داشت. یهویان آن مکان را به زبان خود شئول می نامیدند که مکان ظلمت و سکوت و فراموشی مطلق است. اما به تدریج عقیده دیگری جایگزین آن گردید که اموات را بعد از مرگ قیامتی است که از قبور برمی خیزند و با نیروی کامل جسمانی و عقلانی زنده می شوند. (ناس، ص ۵۴۸).

امروزه سنت یهودی تأکید دارد که در آخرالزمان، خداوند مسیح موعود را برای رستگاری قومش خواهد فرستاد و جهان وارد عصر مسیحایی خواهد شد. براساس تعالیم یهود، فرجام شناسی مبسوطی صورت بندی شده و به مراحل مختلف تقسیم گردیده است. نخست زمان رهایی مسیحایی خواهد رسید که بنا بر تلمود بابلی، عصر مسیحایی پس از دوره ای از زوال و مصیبت خواهد رسید و صلح بر زمین حاکم خواهد شد. در پایان این دوره مردگان، رستاخیز خواهند کرد و به روح خویش خواهند پیوست و بشر به داوری نهایی فرا خوانده خواهد شد. در این داوری آنان که درستکار اعلام شوند به بهشت (باغ عدن) خواهند رفت و آنان که گناهکار خوانده شوند به پادافره ابدی در دوزخ (هینوم) محکوم خواهند شد. (پارتریچ، ص ۳۱۲). موسی بن میمون از علمای بزرگ یهود سیزده ریشه را برای یهودیت ترسیم کرد که به اصول سیزده گانه یهود معروف است و از ارکان عقیدتی آنان محسوب می شود. در اصل سیزدهم آن ایمان به رستاخیز مردگان مطرح است و با این کلمات به آن اشاره شده است: «با ایمان کامل باور دارم که رستاخیز مردگان در روزی که مشیت خالق باشد، فرا خواهد رسید.» (همان، ص ۳۰۰).

اما به رغم آنچه گفته شد، یعنی وجود آیاتی که در تورات بقاء روح و رستاخیز را القاء می کند و وجود آیات متعدد در کتب انبیاء عهد عتیق که به طور صریح به موضوع مورد بحث اشاره می کند، به عقیده فرقه ای از یهودیان به نام صدوقیان، مرگ پایان حیات انسان است و همزمان با مرگ جسم، روح نیز فانی می شود. دلیل آنان عدم تأکید و تصریح این موضوع در اسفار پنج گانه موسی است. صدوقیان فقط اسفار حضرت موسی را قبول داشتند و سایر کتب انبیاء عهد قدیم را رد می کردند. افکار و عقاید آنان درباره دین همواره اکتفا به صورت ظاهری بود. (قاموس کتاب مقدس، ص ۵۵۲).



### شریعت عیسی (ع)

در آیین مسیحیت، کتاب مقدس از دو بخش ناهمسان تشکیل شده است. بخش نخست و به مراتب مفصل تر را مسیحیان «عهد عتیق» می خوانند که صرفاً متون مقدس عبری یهود است. این متون، تاریخ و اندیشه ی دینی را تا زمان ظهور عیسی شامل می شود و بخش دوم، کتاب های اختصاصاً مسیحی کتاب مقدس را تشکیل می دهد که به عهد جدید مشهورند. باور متعارف مسیحی این دو کتاب «عهد عتیق و عهد جدید» را واحد و حاصل وحی و کلام خداوند می داند. اما با مطالعه عهد جدید درمی یابیم که اعتقاد به بقاء روح و حیات پس از مرگ یکی از اصول عقاید مسیحیت است. براساس تعالیم مسیحیت، حیات مجدد عیسی مسیح در صبح روز سوم، پس از مصلوب شدن، مهمترین نماد بقاء روح انسان است. این رخداد که در هر چهار انجیل ذکر شده است، وقوع حیات مجدد و جاودانگی روح را به طور آشکار و ملموس مسجل می سازد. در این واقعه جسم عیسی، از قبر و مدفن خویش پس از سه روز قیام میکند و حیات مجدد او آغاز می گردد. عیسی ابتدا بر پطرس ظاهر شده و بعد دوازده حواریون او را دیدند و سپس خود را به بیش از پانصد نفر ظاهر نمود. بنا بر عقیده آنان، نخستین کسی که زنده شد مسیح بود و بعد از او تمام آنانی که به او تعلق دارند، پس از مرگ، حیات مجدد دارند و زنده خواهند شد. همچنین مطابق عقاید مسیحیت، آدم ابوالبشر با ارتکاب گناه، سبب انتشار گناه به نسل خویش گردید و مرگ مسیح فدیة گناه انسان است. (نامه اول قرنیتان، ۱۵/۲۳-۳).

پولس رسول که از مبلغان مسیحیت بود، در کتاب اعمال رسولان، در این خصوص می نویسد: «اما اگر پیغامی که ما اعلام کردیم این بود که مسیح از مردگان برخاسته است و شما به آن ایمان آوردید، پس چگونه است که بعضی از شما اکنون می گوئید که مرده ها هرگز زنده نخواهند شد؟ چون اگر مرده ها در روز قیامت زنده نخواهند شد، بنابراین مسیح هم زنده نشده است.» (نامه اول قرنیتان، ۱۳/۱۲-۱۲). مطابق این عبارات، انکار حیات پس از مرگ و رستاخیز در مسیحیت به منزله انکار زنده شدن مسیح است. انجیل لوقا بعد از زنده شدن عیسی از «صعود عیسی به آسمان» یاد می کند و ذکر می کند: «آنگاه عیسی ایشان (شاگردان) را با خود تا نزدیکی بیت عنیا برد. در آن جا دستهای خود را به سوی

آسمان بلند کرد و ایشان را برکت داد و در همان حال از روی زمین جدا شد و به سوی آسمان بالا رفت. «(لوقا، ۲۴/۵۱-۵۰). همچنین در انجیل لوقا می‌خوانیم بعد از آن که عیسی به شاگردانش ظاهر می‌شود، می‌فرماید: «چرا وحشت کرده اید؟ چرا شک دارید و نمی‌خواهید باور کنید که خودم هستم! به جای میخها در دستها و پاهایم نگاه کنید! می‌بینید که واقعا خودم هستم! به من دست بزنید تا خاطر جمع شوید که من روح نیستم چون روح بدن ندارد، اما همینطور که می‌بینید من دارم!» (لوقا، ۲۴/۳۹-۳۸). شاگردان به نقل از انجیل لوقا، شاد و حیرت زده می‌شوند و عیسی در ادامه برای آن که حجت را تمام و شک شاگردان را به یقین مبدل سازد، دستها و پاهای خود را به آنان نشان می‌دهد و از شاگردان می‌پرسد که آیا در این جا چیزی برای خوردن دارید؟ و آنها مقداری ماهی پخته به ایشان می‌دهند. و عیسی در برابر چشمان شگفت زده شاگردان، آن را می‌خورد. (لوقا، ۲۴/۴۳-۴۰).

در الهیات مسیحی، قیام عیسی از مدفن دنیایی خود، نشانه روشن و تضمینی بر صدق حیات دوباره‌ی همه مردگان است. همچنین در انجیل چهارگانه، نمونه‌های متعددی از حیات مجدد و به بیان دیگر زنده نمودن مردگان توسط عیسی مسیح نقل شده است که همگی شواهد متقن و محکمی از موضوع است که به برخی اشاره می‌گردد. در انجیل یوحنا نقل شده است: که شخصی به نام ایلعازر بیمار شد و این خبر به عیسی نبی فرستاده شد. وقتی عیسی این خبر را شنید فرمود این بیماری سبب مرگ ایلعازر نخواهد شد، بلکه باعث بزرگی و جلال خدا خواهد گشت و عیسی با شاگردانش به سمت بیت عنیا در جایی که ایلعازر بود رفتند و به شاگردانش فرمود ایلعازر خوابیده است و می‌روم تا او را بیدار کنم. شاگردان تصور کردند که منظور عیسی این است که ایلعازر دیشب راحت خوابیده است. از این رو گفتند پس حالش خوب خواهد شد ولی منظور عیسی این بود که ایلعازر مرده است. آنگاه عیسی به طور واضح فرمود: ایلعازر مرده است و من خوشحالم که در کنار او نبودم چون مرگ او یک بار دیگر به شما فرصت خواهد که به من ایمان آورید. حال بیاید نزد او برویم. سران قوم و نیز خواهران ایلعازر او را همراهی کردند و با هم به مدفن ایلعازر رفتند. عیسی فرمود: سنگ را کنار بزنید. خواهر ایلعازر گفت او اکنون متعفن شده است. چون چهار روز است که او را دفن کرده ایم. عیسی فرمود: مگر نگفتم اگر

ایمان بیاوری کارهای عجیب از خدا می بینی. پس سنگ را کنار زدند. آن گاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت پدر شکر می کنم که دعای من را شنیده ای. البته همیشه دعایم را می شنوی ولی این را به خاطر مردمی که در اینجا هستند گفتم تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده ای. سپس با صدای بلند فرمود: ایلعازر، بیرون بیا! ایلعازر از قبر بیرون آمد در حالی که تمام بدنش در کفن پیچیده شده و با پارچه ای سر و صورتش را پوشانده بودند. عیسی فرمود او را باز کنید تا بتواند راه برود. (یوحنا، ۱۱/۴۴-۱).

در انجیل مرقس آمده است: زنی نزد عیسی (ع) رفته و از آن حضرت در خواست می کند که دست خود را بر دختر کوچکش بگذارد تا شفا پیدا کند و نمیرد و عیسی با او به راه می افتاد و اما قبل از آنکه عیسی به خانه دختر برسد، باخبر شدند که او فوت کرده است و دیگر لزومی ندارد مزاحم عیسی شوند. اما عیسی وقتی این را شنید فرمود: فقط ایمان داشته باش و همراه پطرس و یعقوب و یوحنا به خانه دخترک رفته و خطاب به جمعی که به خاطر مرگ او پریشان حال بودند، فرمود: چرا گریه می کنید؟ دختر نمرده است، خوابیده است. سپس با پدر و مادر و سه شاگرد خود وارد اطاقی شد که دختر آرمیده بود. دست دختر را گرفت و فرمود: دخترم بلند شو. دخترک فوری برخواست و شروع به راه رفتن کرد. پدر و مادرش با دیدن این معجزه غرق در حیرت و شگفتی شدند. عیسی در ادامه از آنان می خواهد تا به دختر غذا دهند. (مرقس، ۵/۴۳-۲۱).

در انجیل لوقا با عنوان «عیسی مرده ای را زنده می کند» آمده است: عیسی به همراه شاگردانش به دروازه شهری رسیدند که مردم آن جنازه جوانی که تنها پسر یک بیوه زن بود، همراهی می کردند. وقتی عیسی مسیح آن مادر داغ دیده را می بیند بر او ترحم می فرماید و می گوید گریه نکن. سپس نزدیک تابوت می رود و دست بر آن می گذارد و می فرماید ای جوان به تو می گویم برخیز! آن جوان بلافاصله بر می خیزد و با کسانی که اطراف او بودند مشغول گفتگو می شود و به این ترتیب حضرت عیسی او را به مادرش بر می گرداند و خبر این معجزه در سراسر ایالت یهودیه و در سرزمین های اطرافش شنیده می شود. (لوقا، ۷/۱۷-۱۱). در انجیل متی می خوانیم، هنگامی که پطرس خطاب به عیسی می گوید ما از همه چیز دست کشیده ایم تا به دنبال شما و در معیت شما باشیم، حال چه

سودی عاید ما می شود؟ «عیسی جواب داد: وقتی من در آن دنیای جدید بر تخت سلطنت بنشینم، شما شاگردان من نیز بر دوازده تخت نشسته، دوازده قبیله اسرائیل را داوری خواهید نمود.» (متی، ۲۸/۱۹). مطابق این عبارت انجیل، بدون تردید عیسی، پاداش عمل شاگردان را در حیات پس از مرگ بشارت می دهد. در مکاشفه یوحنا می خوانیم: «سپس مرده ها را دیدم که از کوچک به بزرگ در برابر خدا ایستاده اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر زندگان رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته های این دفترها محاکمه شدند. بنابراین، دریا و زمین و قبرها، مرده هایی را که در خود داشتند، تحویل دادند تا مطابق اعمالشان محاکمه شوند.» (مکاشفه یوحنا، ۱۳/۲۰-۱۲).

بنابر مکاشفه یوحنا، مردگان حیات مجدد خواهند یافت و همه اعمال مکتوب شده خود را نظاره می کنند و مورد محاسبه الهی قرار می گیرند. پولس رسول نیز، نوید حیات پس از مرگ و زندگی جاویدان را می دهد. پولس در نامه اول به کلیسای قرنتس، ذیل عنوان «شناخت واقعیت قیامت از طبیعت» می گوید: «اما شاید کسی پرسد چگونه مردگان زنده خواهند شد؟ به هنگام زنده شدن چه نوع بدنی خواهند داشت؟ چه سوال ناآگاهانه ای! جواب سؤالتان را می توانید در باغچه خانه تان بیابید! وقتی دانه ای در خاک می کارید، پیش از آنکه سبز شود، نخست می پوسد و می میرد، و هنگامی که سبز می شود، شکلش با آن دانه ای که کاشتید، خیلی فرق دارد... اما خدا به آن دانه، بدنی تازه و زیبا می دهد... به همین صورت، این بدن خاکی و زمینی ما که محکوم به مرگ و نابودی است با بدنی که بعد از زنده شدن خواهیم داشت، تفاوت دارد. زیرا آن بدن هرگز نخواهد مرد.... به هنگام مرگ، بدن نفسانی دفن می شود اما در روز قیامت، بدن روحانی برخواهد خواست.» (نامه اول قرنتیان، ۱۵/۴۴-۳۵). او برای فهم و اثبات چگونگی زنده شدن مردگان، از زنده شدن دوباره بذر در دل خاک و رویش مجدد آن کمک می گیرد و ما را دعوت به تأمل در این پدیده به ظاهر ساده می نماید.<sup>۱۵</sup>

بنابراین اعتقاد نداشتن به جاودانگی روح، ناشی از عدم بینش و تأمل است. عدم باور به زندگی جاویدان، مانند آن است که از دریچه چشم کرمی، جهان را نظاره کنی. کرمی که در زیر زمین می خزد و می بیند که دانه در دل تاریکی می پوسد با خود می اندیشد که

این پایان زندگی دانه است. کرم خاکی قدرت درک حیات بعدی دانه، جوانه زدن، ساقه کردن و گل کردن که روئیدن از درون جسم تپاه شده در خاک است را ندارد. زنده شدن مردگان نیز به همین گونه است. به تعبیر زیبای پُلوس، جسم نفسانی کاشته میشود و جسم روحانی برمی خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه جسم روحانی نیز هست. بدن اول از، زمین خاکی است. بدن دوم از آسمان ملکوتی است. روز مرگ جسم انسان، روز تولد روح است و سفر واپسین، تنها با گذشتن از معبر مرگ می گذرد. پس برای رسیدن به حیات جاودان، لاجرم باید از گذرگاه مرگ عبور کرد. به این ترتیب، پُلوس به ما ابدیت و حتمی بودن حیات پس از مرگ را که هدیه مساوی و بدون تبعیض خداوند به فرزندان خاک است، تعلیم می دهد و می توان گفت چکیده و جوهر فلسفه پُلوس، جاودانگی روح و نوید زندگی جاویدان است. (توماس، ص ۱۲۳)

امروزه نیز در اعتقادنامه های کلیسا که در مراسم عبادی قرائت می شود ایمان به حیات مجدد و رستاخیز مطرح و از اصول عقاید مسیحیت یاد می شود. این اعتقادنامه ها با هدف خلاصه ای سهل الوصول از اصول عقاید مسیحیت که در مناسبت های عمومی کلیسا قابل استفاده باشد، جمع آوری شده است و از آن جمله اعتقادنامه نیقیه و اعتقادنامه رسولان است که اعتقاد به رستاخیز مردگان در آن ذکر شده است. چنانچه در بخش پایانی نیایش اعتقادنامه نیقیه آمده است: «ما در انتظار رستاخیز مردگانیم و چشم انتظار زندگی جهانی که در راه است.» همچنین در اعتقادنامه رسولان، ایمان به حیات پس از مرگ مطرح شده است. این اعتقادنامه که به رسولان مسیح نسبت داده اند، شامل دوازده بند است که در آن متعلقات ایمان مسیحی ذکر شده است. و بنا بر عقاید مسیحیان هر یک از دوازده بند این اعتقادنامه را یکی از رسولان بیان کرده است. این اعتقادنامه در بیشتر مراسم عبادی کلیساها خوانده می شود. در بند دوازدهم آن می خوانیم: «ایمان به برخاستن از مرگ و زندگی ابدی.» مسیحیان همواره با خواندن این اعتقادنامه ها، ایمان خود به حیات پس از مرگ را اعلام می دارند.

## دین اسلام

از دیدگاه قرآن کریم انسان موجودی مرکب از دو ساحت است. ترکیبی از بدن مادی و حقیقتی غیرمادی به نام روح که بعد از متلاشی شدن جسم باقی و در عالم دیگر به حیات ادامه می‌دهد. آموزه‌های قرآن کریم تصریح می‌فرماید که انسان متشکل از دو بعد جسمانی و روحانی است. از مهمترین آیاتی که بر تمایز آفرینش جسم و روح دلالت دارد، آیات سوره ص است: «اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين\* فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين» (ص/۷۲-۷۱). «یادکن هنگامی که خدا به فرشتگان گفت که من بشری را از گل می‌آفرینم پس آنگاه او را به خلقت کامل بیاراستیم و از روح خود در آن بدمیدم پس بر او به سجده درآئید.»

در آیات فوق دمیدن روح در بدن، پس از خلقت جسم ذکر شده است که مرحله‌ای متفاوت از آفرینش بشر از گل می‌باشد و مؤید متمایز بودن ساحت غیر مادی انسان است. همچنین با استناد به (نفخت فيه من روحي) می‌توان گفت مهمترین دلیلی که بر بقاء روح انسان دلالت دارد، پیوند انسان با نفخه‌ی الهی است. زیرا روح انسان، جزئی افاضه شده از کل است و کل فناپذیر است. بنابراین بعد از مفارقت از جسم، به دلیل رابطه‌ی با کل همواره باقی و هرگز برای او فناپذیر نیست. پذیرش حیات پس از مرگ و ایمان به آن، ارتباط تنگاتنگی با اعتقاد به بقاء روح دارد. به تعبیر دیگر پذیرش این اصل که انسان مرکب از جسم و روح است و حقیقت ثابت انسان همان روح است، پذیرش حیات پس از مرگ و رستاخیز را به همراه می‌آورد و باور به رستاخیز انسانها به تبع باور به بقاء روح پایه‌گذاری می‌شود. بنابراین اگر حقیقت ثابت انسان را پس از متلاشی شدن جسم بپذیریم، میتوانیم درک صحیحی از حیات مجدد او به اندیشه آوریم.

از جمله آیات دیگری که بر تفاوت آفرینش جسم و روح اشاره دارد، آیه ذکر شده در سوره مؤمن است. در این آیه خداوند بعد از ذکر مراحل مختلف آفرینش انسان، به خلقت روح اشاره می‌فرماید: «ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشاه خلقا اخر فتبارك الله احسن الخالقين». (مؤمنون/۱۴). «آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و آن گوشت پاره را استخوان و بر استخوان ها گوشت

پوشانیدیم. پس از آن خلقتی دیگر انشاء نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.» مطابق این دسته از آیات نیز، آفرینش روح و ماهیت آن، متفاوت از خلق جسم مادی او است. به عبارت دیگر، ساختار روح، مغایر با ساختار ماده است و خداوند با این سبک بیان در آیه (پس از آن خلقتی دیگر انشاء نمودیم) خلقت عالم ارواح را از عالم اجساد جدا می‌کند.

اما در خصوص معنای کلمه روح، باید گفت این واژه به معنای مبدأ حیات است که انسان به وسیله آن قادر بر احساس و ادراک و حرکت ارادی می‌شود. (المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۰). روح، حاکم و مدبر بر بدن و بدن ابزار اوست. روح در بدن به مثابه حاکمی است که در شهر و مملکت خویش فرمان می‌راند. همچنین درباره ماهیت روح، باید گفت، قرآن کریم درک کامل از چیستی روح را غیر ممکن می‌داند و روح را امری الهی تعریف می‌کند. در سوره اسراء می‌خوانیم: «یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اویتیم من العلم الا قلیلا» (اسراء/۸۵). «از تو در خصوص روح می‌پرسند، بگو روح امری است از جانب پروردگرم و جز اندکی از علم به شما داده نشد.» بنابراین سخن گفتن از ماهیت روح و چگونگی آن بسیار مشکل و کنه و حقیقت آن، مجهول و اسرار آمیز است. به گونه ای که قرآن کریم بر آگاهی بسیار کم و ناچیز انسان‌ها در این موضوع تصریح می‌فرماید. همچنین با اندکی تأمل روشن می‌شود با استناد به این آیه علم به ماهیت امری که تنها به خدا اختصاص دارد برای انسان به واسطه محدودیت‌های انسانی به صورت کامل ممکن نیست.

قرآن کریم بیشترین آیات را پس از موضوع توحید به مسائل مربوط به حیات پس از مرگ و معاد اختصاص داده است. در میان این آیات، شواهدی وجود دارد که با صراحت به بقاء روح، تجرد آن و حیات پس از مرگ دلالت می‌کند که به چند مورد آن اشاره می‌شود: «قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع حین\* قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون» (اعراف/۲۵-۲۴). «فرود آئید که برخی از شما برخی دیگر را دشمن هستید و زمین تا هنگام معین جایگاه شماست\* خدا فرمود در این زمین زندگی کنید و در آن بمیرید و هم از آن برانگیخته شوید.» آیات فوق نشان می‌دهد

خداوند از زمان هبوط آدم، یعنی شروع داستان خلقت این اصل مهم را متذکر شده است. براین مبنای، برانگیخته شدن دوباره ی انسان یعنی همان بقاء روح و حیات پس از مرگ، جزء اولین و مهمترین پیام های خداوند به آدم و فرزندان او بوده است.

از شواهد دیگر قرآنی که بر این حقیقت دلالت دارد این آیه است: «**قُلْ يَتُوفَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**» (سجده/۱۱). «بگو فرشته مرگی که بر شما گماشته شده است روح شما را به تمام و کمال می ستاند، سپس به سوی پروردگار خود باز گردانده می شوید.» مطابق این آیه نیز انسان واقعیتی وراء جسم مادی خود دارد. خلقت او به مرگ منتهی نمی شود و بعد از مرگ متلاشی نمی گردد. حقیقت و اصالت انسان که همان روح و جان اوست دارای تجرد (مفارقت از ماده) است. این وجود، ویژگی های جسم و ماده را ندارد و بعد از مرگ باقی و به سوی خداوند رجوع می کند و از یک زندگی جاودانه برخوردار خواهد شد.

این حقیقت به بیانی دیگر در سوره زمر نیز به آن اشاره شده است: «**اللَّهُ يَتُوفِي الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَسْكُ أَتَىٰ قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**» (زمر/۴۲). «خداوند ارواح را به هنگام مرگشان به تمام و کمال قبض می کند و جان کسانی را که نمرده اند نیز به هنگام خوابشان می ستاند، سپس آنهایی را که حکم مرگ بر آنان گذرانده است، نگاه می دارد و دیگران را تا سرآمدی معین به بدن ها می فرستد. همانا در این امر نشانه هائی است برای کسانی که تفکر می کنند.» مطابق این آیه قبض روح فقط توسط خداوند صورت می گیرد و به اذن خدا کار فرشته مرگ نیز هست. همچنین روشن می گردد مردن و خوابیدن هر دو قبض روح است. با این تفاوت که ارواحی که قضای مرگ بر آنها مقرر شده دیگر به بدنها بر نمی گردند و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها معین نشده است، روانه بدنها می شود. از این آیه به روشنی نتیجه می شود که روح یا جان آدمی غیر از کالبد اوست و به هنگام خواب از بدن جدا می شود و مستقل از بدن در جهان برتر به سر می برد. (المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۸-۴۰۷). از دلایل دیگر تجرد روح، استناد به این آیه قرآن است: «...ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (مؤمنون/۱۰۰) «و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.» مطابق



قسمت پایانی آیه صد سوره مؤمنون آنان که مرگشان فرا رسیده تا روز برانگیخته شدن در عالم برزخ که واسطه دنیا و آخرت است به سر می برند و این انتقال جز با تجرد روح قابل توجه نیست. زیرا وجود هر فرد در عالم برزخ و بعد از مرگ و متلاشی شدن جسم، تنها با پذیرش بعد دیگری از او قابل قبول است. قرآن کریم همچنین نمونه های عینی زنده شدن مردگان که مؤید بقاء روح و چگونگی حیات مجدد است، را متذکر شده است. این مصادیق ضمن دعوت انسان ها به تفکر و تأمل گواه صدقی است بر این که انسان ها به طور ملموس امکان حیات پس از مرگ و پدیده رستاخیز را بنگرند و به اطمینان قلبی دست یابند. یکی از برجسته ترین نمونه ها، در سوره بقره ذکر شده است: «و ابراهیم گفت پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خداوند فرمود باور نداری؟ گفت آری لیکن می خواهم قلبم اطمینان یابد. خدا فرمود چهار مرغ بگیری و گوشت آنها را به هم در آمیز نزد خود آنگاه هر قسمتی را بر سر کوهی قرار ده. سپس آن مرغان را بخوان تا به سوی تو شتابان آیند و بدان که خداوند بر همه چیز توانا و داناست.» (بقره/۲۶۰).

نمونه دیگر، عزیر که به تعبیر برخی روایات ارمیا، از انبیاء بنی اسرائیل است، می باشد. (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۰ و دهخدا، ج ۲، ص ۱۹۱۶). بنابر آیات قرآن «عزیر بر دهکده ای که خراب و ویران شده بود گذر کرد، گفت: خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد کرد، پس خداوند او را صد سال میراند و سپس زنده کرد و برانگیخت و به او فرمود که چند مدت درنگ نمودی؟ جواب داد یک روز یا پاره ای از روز. خداوند فرمود بلکه صد سال درنگ نمودی. در طعام و شراب خود نظر کن که هنوز تغییر ننموده و الاغ خود را بنگر تا بر تو معلوم شود و ما تو را حجت و نشانه برای خلق قرار دهیم و بنگر بر استخوان ها که چگونه بهم پیوسته و گوشت بر آن پوشانندیم. چون اینکار بر او روشن گشت، گفت به یقین می دانم که خدا بر هر چیز قادر است.» (بقره/۲۵۹)

از مصادیق دیگر حیات مجدد، داستان اصحاب کهف است که قرآن از آن اینگونه یاد می کند: «آیا پنداری که اصحاب کهف و رقیم از نشانه های عجیب ماست \* آنگاه که آن جوانمردان به غارها پناه بردند و گفتند ای پروردگار ما، ما را از سوی خود رحمت عطا کن و بر ما وسیله رشد مهیا ساز \* پس ما بر گوش آنها تا چند سالی پرده بیهوشی زدیم \*

سپس آنان را برانگیختیم تا معلوم گردانیم کدامیک از آن دو گروه مدت درنگ را احصاء خواهند کرد» (کهف/۱۲-۹). خداوند بعد از ذکر آیاتی در وصف اصحاب و چگونگی احوال آنان در غار می فرماید: همچنین آنها را برانگیختیم تا با یک دیگر گفت و شنود کنند. یکی از آنها پرسید چند وقت است که آرمیده اید؟ گفتند یک روز یا پاره ای از روز را آرمیده ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چند وقت آرمیده ایم. در ادامه قرار می شود یکی از اصحاب برای تهیه غذا به شهر برود. او بعد از ورود به شهر همه چیز را تغییر یافته می بیند و با دگرگونی کلی شهر مواجه می شود. او را نزد پادشاه وقت می برند و در نهایت متوجه می شوند که او از جمله کسانی است که در چندصد سال پیش ناپدید شده است. خداوند بعد از پایان داستان اصحاب کهف می فرماید: بدین سان مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده خدا حق است و در قیامت هیچ تردیدی نیست. (کهف/۲۱-۱۹). اصحاب کهف، همان اصحاب رقیم بوده اند. جوانانی که آن‌ها را رقیم هم نامیدند، چون رقیم مکتوبی بود که اصحاب کهف در لوحی حکایت خود را نوشتند و بر در غار پناهگاهشان آویختند. (طبری، ج ۲، ص ۵۴۷) و به بیان دیگر، به این دلیل رقیم نامیده شدند که سرگذشتشان در سنگ نوشته ای در آن ناحیه پیدا شد. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۲، به نقل از المیزان، ج ۱۳، ص ۳۴۱). در شأن نزول داستان اصحاب کهف آمده است که در آن عصر حکومت وقت، بر موحدان تضييق و تشديد گرفته و هر که مخالف کیش آنان می نمود، به قتل می رساندند. در این میان گروهی دیگر هم اعتقاد داشتند که آدمی با مرگ دستخوش زوال نمی گردد. روح مغایر جسم است اما بعد از مفارقت از جسم، به بدن دیگری حلول می کند. به تعبیر دیگر قائل به تناسخ بودند. همچنین تنازع شدیدی در موضع حیات پس از مرگ و چگونگی آن بین موحدین و مشرکین در گرفته بود. (المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶۸-۳۵۶). در چنین عصری، این حادثه آیتی بود از جانب خدا تا شبهه های مردم برطرف گردد و یقین کنند ایمان به بقاء روح و به دنبال آن قیامت هیچ استبعادی ندارد و این جوانمردان که با هدف حفظ کیش و عقیده خود از شهر خارج شدند، خداوند آنان را آیتی برای صاحبان اندیشه و بصیرت نمود.

نمونه دیگر، داستان گروهی است از بنی اسرائیل است که تقاضای رؤیت خدا را

داشتند و ایمان خود را مشروط و معلق به رؤیت خدا کردند: «و اذ قلتم یا موسیٰ لن نومن لک حتی نری الله جهرۃ فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون\* ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون» (بقره/۵۶-۵۵). «و آن گاه که گفتید که ای موسیٰ ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می کردید\* سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم شاید خدا را شکر گزایید.» مطابق این آیات و همچنین آیه یکصد و پنجاه و پنج سوره اعراف که از نگاه مفسران احتمالاً همین موضوع را مطرح می کند، داستان مورد نظر جزئی از داستان میقات و نزول تورات است که موسیٰ وقتی خواست به میقات برود و تورات را دریافت کند، هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب و با خود به میقات برد و به خاطر همین درخواست رؤیت خداوند، صاعقه ای بر ایشان نازل شد و همه را هلاک کرد و خداوند با دعای موسیٰ دوباره ایشان را زنده نمود. (المیزان، ج ۸، ص ۳۵۱-۳۵۰ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۴۰).

همچنین در زمان حضرت موسیٰ فردی به قتل رسیده بود که قاتل آن مجهول و نزاع در بین بنی اسرائیل بر سر یافتن قاتل بود. موسیٰ امر به ذبح گاوای با مشخصات منحصر شده ای می فرماید و با زدن پاره ای از پیکر گاو ذبح شده به جسد مقتول، او حیات دوباره یافت. (بقره/۷۲-۶۷). «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك یحی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون» (بقره/۷۳). «پس گفتیم بعضی از اعضاء گاو را بر بدن مقتول زنند بدین سان خداوند مردگان زنده می سازد و آیاتش را به شما نشان میدهد شاید تعقل کنید.» خداوند بعد از طرح این داستان به همراه برخی از جزئیات تأکید می فرماید که نشانه هایش را به انسان ها آشکار می نماید، باشد که تأمل کنند. نمونه های ذکر شده در قرآن همگی دلالت بر امکان و وقوع حیات پس از مرگ دارد و صاحبان اندیشه را دعوت به تفکر و تدبر در مصادیق می نماید.

قرآن کریم حیات مجدد زمین و رویش گیاهان پس از خشکی و خزان را، تشبیه روشن و آشکار دیگری بر وقوع حیات مجدد معرفی می کند. این پدیده که همواره در مقابل چشمان انسان ها رخ می دهد و بسیاری آن را عادی و متعارف می پندارند، از نگاه قرآن کریم نمونه و تشبیهی است از حیات دوباره که آدمی را به تأمل در آن دعوت

می‌کند. به عنوان مثال خداوند در سوره روم که از دلایل آفاقی و انفسی برای شناخت خدا یاد می‌کند، می‌فرماید: «فانظروا الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحی الموتی و هو علی کل شیء قدیر» (روم/۵۰) «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند و چنین کسی زنده کنند مردگان است و او بر همه چیز تواناست». همچنین در همین سوره بر خروج حیات از مرگ و مرگ از حیات در کنار احیاء دوباره زمین یاد می‌کند و آنان را معطوف به یکدیگر و یک نمونه برای صاحبان بصیرت می‌داند: «یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون» (روم/۱۹). «زنده از مرده خارج می‌سازد و مرده از زنده و زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و بدین سان شما از خاک خارج می‌شوید.» قرآن کریم بر کنار زدن این پرده عادت و غفلت را متذکر و زندگی پس از مرگ انسانها را به آن تشبیه می‌کند. و حیات پس از مرگ انسان‌ها و زنده شدن زمین و گیاه را پس از خزان، دارای حکم واحدی می‌داند و استبعاد آن را نتیجه عدم خردورزی و غفلت می‌داند.

## نتیجه گیری

- مطالعه و بررسی های تاریخی انجام شده نشان می دهد که در عصر پیش از تاریخ دین، انسان نئاندرتال و کرومانیون، تصور نیستی و فنای کامل از مرگ نداشته و تدابیر لازم برای حیات مجدد اموات هنگام تدفین، حاکی از ایمان انسان ابتدایی به حیات پس از مرگ در باورهای آنان است.

- در تمدن های باستانی نیز اعتقاد به تداوم حیات وجود داشته است. به گونه ای که می توان از آن به عنوان یک باور عمومی مشترک یاد کرد. مطابق آموزه های هرمس، پس از مرگ سبک دیگری از حیات انسان آغاز می گردد و روح پس از مرگ در معرض استنطاق خداوند قرار می گیرد و همچنین بر اساس عملکرد خویش پاداش و یا عقاب می بیند.

- در مصر باستان باور به شکلی از حیات پس از مرگ وجود داشته است. بر اساس برخی از عقاید مصریان، روح انسان در محضر خداوند اقرار به رعایت اصول اخلاقی در طول حیات خود می نماید و سپس قضاوت می شود. بررسی ها بیان می کند اگرچه در نزد مصریان در شیوه تدفین اموات، اوهام و خرافات به چشم می خورد اما باور به ادامه حیات، اندیشه اصلی آنان در پس اجرای مراسم تدفین بوده است.

- در اندیشه های یونان باستان، روح فناپذیر است و این عقیده پایه تصور آنان بوده و هیچ گونه تردیدی در این باور وجود ندارد. پس از مرگ نفوس انسانها قضاوت می شود و زندگی مطابق فرمان خداوند و بر اساس عدالت سرانجامی نیکو را خواهد داشت و نافرمانی خداوند و ارتکاب ظلم، عذاب در سرای دیگر را به دنبال خواهد آورد.

- از شاخصه های اصلی تفکرات زرتشتی، حیات عقبی و بقاء روح است. مطابق عقاید آنان چون سرشت انسان دارای دو وجه جسم و روح است، انسان ها پس از مرگ دو بار داوری می شوند. نخستین داوری بلافاصله پس از مرگ و مختص روح است. داوری دوم پس از رستاخیز و بعد از احیای کالبد جسمانی او صورت می گیرد و فلسفه آن پاداش و یا پادافره هر دو بعد انسان است و سرنوشت انسان در جهان پس از مرگ، کاملاً به عملکرد او

در دنیا بستگی دارد.

- در اسفار خمسه موسی، اندیشه بقاء روح و حیات پس از مرگ تصریح نشده اما از یک عبارت سفر تشبیه می توان اعتقاد به حیات پس از مرگ را استنتاج نمود. در سایر کتب انبیاء عهد عتیق آیات و شواهد متعددی وجود دارد که دلالت دارد روح پس از مرگ باقی است و در رستاخیز دوباره به جسم می پیوندد و نزد محکمه الهی حاضر و داوری می گردد. همچنین در اصول سیزده گانه یهود که از ارکان عقیدتی آنان محسوب می شود ایمان به رستاخیز مردگان مطرح شده است.

- در شریعت عیسی، قیام مجدد عیسی پس از مصلوب شدن، مهمترین نماد حیات پس از مرگ است. بر اساس تعالیم مسیحیت مردگان مطابق اعمالشان محاکمه می شوند و ایمان و زندگی برطبق تعالیم اخلاقی، عامل ورود به ملکوت الهی است. آیات بسیاری در اناجیل بر زنده کردن مردگان توسط عیسی در انظار مردم اشاره می کند که همگی نمونه ای از حیات مجدد است. مسیحیان در اعتقادنامه ها، ایمان به برخاستن از مرگ و زندگی ابدی را اعلام می کنند.

- با استناد به آیات قرآن، انسان دارای حقیقتی مجرد و غیر مادی به نام روح است که هرگز احکام و قوانین مادی به آن راه نمی یابد. تجرد روح در تبیین معاد و رستاخیز سهم بسزایی دارد و مرگ پایان حیات نبوده و تنها رهایی روح از قفس تن و انتقال از این جهان به جهان برتر خواهد بود. قرآن کریم با ذکر نمونه های متعدد از زنده شدن مردگان، انسانها را به تأمل در این حقیقت مهم فرا می خواند.

- همچنین بررسی های تطبیقی قرآن کریم و کتاب مقدس به عنوان اصلی ترین متون قابل استناد، نشان می دهد در اصل اعتقاد به بقاء روح و حیات پس از مرگ هیچ اختلافی وجود ندارد. اعتقاد به حیات پس از مرگ گاه با عنوان برزخ، گاه رستاخیز و گاه با روز داوری و محاکمه از آن تعبیر شده است. در قرآن کریم و متون مقدس آیات و مفاهیم متعددی وجود دارد که از آن به نقاط اشتراک و تقریب شریعت ها می توان دست یافت. از جمله برخاستن دوباره جسم انسان از مدفن دنیایی، قضاوت و داوری انسانها پس از مرگ و وابستگی سرنوشت نیکوکاران و گناهکاران به عملکرد دنیوی آنان، که همگی مؤید اصل

حیات پس از مرگ و بقاء روح است.

- بر اساس نتایج این پژوهش، باور به حیات پس از مرگ همزمان با ظهور انسان در کره خاکی شکل گرفت و با تکامل انسان ها و نقش اساسی دین و ابلاغ رسل، این باور به تدریج عمیق تر شد. سلسله سفیران الهی همواره این عقیده را در طول تاریخ بشریت ابلاغ و راهبری کرده اند تا آن جا که جزء اصول عقاید قرار گرفت و این مهم که انسانها، مقیم هر اقلیمی و در هر عصری همواره دیدگان معنوی خود را گشوده اند و نسبت به ساحت و بعد روحانی خود آگاه بوده اند و پذیرفته اند که مرگ پایان زندگی نیست، بلکه دروازه عبور به ابدیت و شروق جاودانگی است.

## فهرست منابع

قرآن کریم

۱. کتاب مقدس، (۱۳۷۹)، کتب العهد العتیق، ترجمه فاضل خان همدانی، ولیم گلن، کتب العهد الجدید، ترجمه هنری مرتن، انتشارات اساطیر.
۲. افلاطون، (۱۳۹۰)، جمهور، ترجمه فؤاد رحمانی، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. افلاطون، (۱۳۹۸)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات خوارزمی.
۴. آموزگار، ژاله و حریریان، محمود و ملک شه میرزادی، صادق و میرسعیدی، نادر، (۱۳۸۵)، تاریخ ایران باستان، ج اول، انتشارات سمت.
۵. باقری، مهری، (۱۳۹۷)، دین‌های ایران باستان، نشر قطره.
۶. توماس، هنری، (۱۳۸۲)، بزرگان فلسفه، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات علمی فرهنگی.
۷. تیموتی فرک و پتر گندی، هر میتیکا، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. ژینیو، فیلیپ، (۱۳۹۹)، ارداویراف‌نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۱۰. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۷۵)، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۹۸)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر.
۱۲. کوهن، ابراهام، (۱۳۸۲)، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، نشر اساطیر.
۱۳. کریستوفر، پارتریج، سرویراستار، (۱۳۹۸)، سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی، انتشارات ققنوس.
۱۴. ناس، جان، (۱۳۷۰)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران.
۱۵. هاکس، جیمز، (۱۳۸۳)، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر.



## یادداشت ها:

۱- این دوره که اصطلاحاً دوره موسترین (Mousterian) نامگذاری شده، زمان اعضای ماقبل خانواده بشری بوده است. که بین ۱۰۰/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. انسان گونه هایی مانند هومو نئاندرتالسیس (homo neanderthalensis) متعلق به این زمان بوده اند. بررسی ها نشان می دهد آنان نشانه هایی از جهت گیری دینی داشته اند: کریستوفر پارتریج، سیری در ادیان جهان، دین پیش از تاریخ، پژوهش او که هولتکرنز، ص ۴۲.

۲- در تورات آمده است که ادریس، از اجداد نوح می باشد و اگر به ادریس معروف شده است بدین جهت است که بسیار تدریس داشته است. همچنین مراد از مکان عالی می تواند همان مقام بلند معنوی یا عروج به آسمان ها باشد. (المیزان، ج ۱۴، ص ۸۵-۸۴). با اندک تأملی در آیه مربوط به ادریس «واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیا\* و رفعا مکانا علیا» (مریم/۵۸-۵۷) و از آیه «بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزاً حکیماً» (نساء/۱۵۸) که در خصوص عیسی آمده است، می توان چنین استنتاج کرد که لفظ رَفَعَ به صورت مشترک در این دو آیه، در مورد ادریس و عیسی در قرآن به کار رفته است و هر دو نزد خداوند دارای رفعت مکانی و به آسمان ها عروج کرده اند.

Ba -۳

osiris -۴

۵- گناهانی که در مصر باستان، فرد در محضر خداوند در طول اقامت در دنیا، دامن خود را از آنها پاک می داند و اقرار به عدم ارتکاب آنها می نماید، درست همان اوامر و نواهی قرآن کریم است. آموزه های وحیانی و شعاع این کتاب آسمانی، در همه جای جهان، فارغ از هر زمان و مکانی به عنوان اصلی ترین دستورالعمل ها برای بشریت، به چشم می خورد. در این قسمت فرد اقرار می کند که کسی را نکشتم. بی درنگ آیه حرمت قتل نفس به ذهن تداعی می گردد: ولا تقتلوا النفس التي حرم الله بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً (اسراء/۳۳) و نفس محترمی را که خدا حرام نموده است مکشید مگر به حق و هر که مظلومی را بکشد ما برای ولی او تسلط بر قاتل قرار می دهیم، پس اسراف در قتل مکنید که او از جانب خدا منصور خواهد بود.

۶- یادآور آیه شریفه: ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشاً و ساء سیبلاً (اسراء/۳۲) و به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و شیوه ناپسندی است.

- ۷- یادآور آیه شریفه: و أفوا الكيل إذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقيم ذلك خير و احسن تأویلا (اسراء/۳۵) و چون با پیمانۀ داد و ستد کنید، پیمانۀ را تمام دهید و با ترازوی درست وزن کنید، که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است.
- ۸- سقراط در دادگاه آتن محاکمه و به مرگ محکوم شد و با نوشیدن جام شوکران به سرای ابدی رفت. او در واپسین لحظات عمر خود گفت: به خاطر داشته باشید که این جسم من است که دفن می کنید نه روح و جان مرا. (توماس، ص ۲۴۱ و افلاطون، ج ۱، محاوره فایدون، ص ۴۶۷).
- ۹- اشاره به مضمون آیات: فاما من اوتی کتابه بیمینه \* فسوف یحاسب حسابا یسیرا (انشقاق/۸-۷) پس هر که را در آن روز نامه اعمال به دست راست دهند\* پس بسیار حسابش را آسان کشد.
- ۱۰- همچنین اشاره به مضمون آیات: و اما من اوتی کتابه وراء ظهره\* فسوف یدعوا ثبورا (انشقاق/۱۱-۱۰) و آن کس که نامه اعمالش از پشت سر دهند\* او بر هلاکت خود حسرت بسیار کند.
- ۱۱- اشاره به قانون ثواب و عقاب الهی در جهان پس از مرگ: و جزاء سیئه سیئه مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی الله انه لا یحب الظالمین (شوری/۴۲) و جزاء بدی به مانند آن است. پس اگر کسی عفو کرد و صلح نمود اجر او بر خداست که خدا ستمکاران را دوست نمی دارد.
- ۱۲- همچنین اشاره به مضمون آیه: هل جزاء الإحسان الا الإحسان (الرحمن/۶۰) آیا پاداش نیکوکاری، جز نیکویی است.
- ۱۳- اجتناب از قتل نفس و نافرمانی والدین در قرآن کریم، مورد تأکید قرار گرفته است. (۲۳/ اسراء و ۳۳/ اسراء)
- ۱۴- نکته قابل ذکر این که در نوشته های ربیانی یا خاخامی بین وحی اسفار خمسۀ و سایر کتب انبیاء یهود تمایز برقرار شده است.
- ۱۵- تشبیه پولس درست مانند تعبیر مولاناست که: کدام دانه به زمین رفت و نرسد\* چرا به دانه انسانت این گمان باشد.